



مؤسسه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

معصومه زارعی

این فصل را با من بخوان، فصل جدایی است...

اشاره:

گذشت، زمانی که تقی ارائی سیر ترقی ایران را به دنبال اروپا و آمریکا یک جبر تاریخی می خواند و ملت ایران را یک مشت افیون یا کهنه پرست و مرده پرست می دانست و یا تقی زاده شعار «یا غربی شویم و یا دست به انتحار بزنیم» را سر می داد، یا به عقب تر آن برگردیم که وقتی پدر فکری این دوروشنفکر می گفت «عقل تعطیل، هر چه معلم فرنگ بگوید»... اینان خواسته یا ناخواسته قلبشان و نه چشم‌ها را به روی آنچه اسلام از قداست علم و دانش می گفت و فراقبری آن را بر هر زن و مرد واجب می دانست، بستند تا مظهر «ختم الله علی قلوبهم» باشند. اینان حتما معماری مسجد شاه اصفهان را دیده بودند که چطور توانایی معمارش در اصول ریاضیات و هندسه و شکل‌های سهموی، بنایی به این زیبایی

آفریده تا هنوز هم که هنوز است یک مستشرق، ما را با نقش‌ها و نمادهای مسجد با آنچه در فرهنگ قرآنی ماست، آشنا کند^۳ و حتما می دانستند که خواجه نصیر یکی از کسانی است که با تشکیک در هیئت بطلمیوس، زمینه را برای هیئت جدید فراهم کرده است و آیا نمی دانستند... و حتما می دانستند. اما این‌ها با همه دانسته‌ها و ندانسته‌هایشان پیاده نظام جریانی شدند که اولش تغییر ذائقه مردم به دست سرآشپزان روشنفکری بود؛ ورود نشانه‌های غربی در جای جای فرهنگ ایرانی اسلامی و پیدا کردن بازاری برای کالاهای غربی. ده‌ها سال طول کشید تا مبانی فلسفی و متافیزیکی غرب را در فرهنگ مکتوب جامعه وارد و بعدها تدریس و تعمیق آن را به صورت درس‌های دانشگاهی القا کنند؛ روندی که می‌رفت تا علم را فارغ از دین و مذهب تحقق بخشد و کماکان ادامه دارد...

«... ایران مثل خزه‌ای است که به دیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس مانند آن دیوار است که اگر نباشد، خزه وجود خارجی ندارد [!]]»^۴ این ادبیات سیاسی، نه فقط مخصوص به سید ولی الله خان نصر، استاد مدرسه علوم سیاسی بود، بلکه دیگر اساتید این مدرسه که از برجسته‌ترین مهره‌های فراماسونری بودند، به هدف جذب نخبگان جامعه ایرانی و پرورش آنان با روح فرهنگ استعمارزدگی و غرب‌زدگی، در راستای منافع استعماری اروپاییان به ویژه بریتانیای کبیر، ادبیاتی مشابه داشتند. چارلز ترویلین در کتاب «آموزش و پرورش در هندوستان» (چاپ لندن، ۱۸۳۸ م) می‌نویسد: «جوانان هندی پرورش یافته تحت سرپرستی غرب، کاملاً آشنا با فرهنگ و تمدن ما، دیگر ما را (بریتانیایی و بطور کلی غرب را) بیگانه نمی‌دانند، بنابراین سلطه استعماری ما را تشخیص نمی‌دهند... ما را الگوی خود قرار می‌دهند، ما را حامیان خود می‌شناسند، آرزوی آنان این است که مانند ما شوند.» و همو در کنار دوست فرهیخته خود «لرد ماکثولی» طراح فرهنگ نو استعماری در هندوستان عقیده دارند: «یک طبقه از هندی‌ها تربیت شوند که بتوانند نقش رابط بین ما و میلیون‌ها هندی تحت سلطه ما را ایفا نمایند و وسیله تفاهم بین ما باشند. یک طبقه که از نژاد هندی و خون هندی؛ ولی دارای سلیقه، اخلاق و فرهنگ انگلیسی باشند.»^۵ مکانیسم جذب نخبگان بومی و پرورش آنان با فرهنگ و تمدن غرب، از مهم‌ترین اهرم‌های سیطره غرب در کشورهای جهان سوم است این هدف در محافل سری فراماسونری، لژهای بیداری و جامع آدمیت؛ تجربه‌ای جدید از خدمت‌گریزدگان به سیاست غرب را در ایران به نمایش گذاشتند. مدرسه علوم سیاسی توسط دو فراماسونری پدر و پسر؛ میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و میرزا حسن خان مشیرالملک، با هدف استحاله فرهنگی جوانان ایرانی تأسیس شد. «از درون شاگردان همین

مدرسه است که برجسته‌ترین مهره‌های انگلیس و آمریکا بیرون آمدند و در رژیم پهلوی به کارگزاران درجه اول سیاسی و فرهنگی کشور بدل شدند.» در زمره مدرسین این مدرسه، اردشیر ریپورت‌ر - از بنیان‌گذاران شبکه‌های فراماسونری در تاریخ معاصر، زرتشتی و عضو شبکه‌های اطلاعاتی انگلیس - به عنوان معلم تاریخ باستان در کنار چهره‌هایی چون محمدعلی فروغی، رجبعلی منصور (پدر حسنعلی منصور)، ادیب السلطنه سمیعی، ابوالقاسم انتظام‌الملک و ... خودنمایی می‌کند؛ رجال و نخبگانی روشنفکر که در مکتب فکری میرزا ملکم‌خان و فراموشخانه او الفبای سیاست آموختند. جریان روشنفکری ایران از ابتدای قرن نوزدهم میلادی و با آغاز ارتباطات گسترده از غرب شکل گرفت و از حوزه مشروطه به جامعه شد. عصر تجدد ایران، بازخورد و ترجمه‌ای بود از عصر رنسانس اروپایی. دوره‌ای که ملت اروپایی خود را از زنجیر خرافات و قوانین خشن کلیسا رها کرد و با کنار زدن تئولوژی و الهیات مسیحی، به سمت سیانیسم (علم‌گرایی) رفت و حکومت بلامنازع عقل و حس را گردن نهاد، اما منورالفکران عصر ناصری، ایرانیان فرنگ‌رفته‌ای بودند مجذوب و مبهوت تمدن غرب. اینان با نادیده گرفتن بستر اجتماعی جامعه غربی، نتوانستند شناخت دقیق و بنیادین از مبانی توسعه و رشد تمدن غربی داشته باشند، ایشان بدون درک عمیق از اسلام و شناخت سطحی مدرنیسم، فرهنگ و تمدن اسلامی را آماج انتقادهای کوبنده خود قرار دادند و به سنت‌ستیزی و دین‌گریزی روی آوردند. میرزا ملکم‌خان با پیروی از مکتب سیانیسم و طرفداری پروپاقرص از اندیشه علمی، اصول و باورهای متعالی و ملی را که می‌توانست پشتوانه متحرک هر گونه تحول قرار بگیرد، به سخره گرفته، آن‌ها را جزء «اموات» به حساب آورد.

میرزا ملکم‌خان با پیروی از مکتب سیانیسم و طرفداری پروپاقرص از اندیشه علمی، اصول و باورهای متعالی و ملی را که می‌توانست پشتوانه متحرک هر گونه تحول قرار بگیرد، به سخره گرفته، آن‌ها را جزء «اموات» به حساب آورد.

شیخ فضل‌الله را عصر روز سیزده رجب به دار زدند تا نمایشی جانانه از انزوای دین و روحانیت در جامعه علمی روشنفکر باشد.

میرزا ملکم‌خان؛ تریبون آزاد سیطره استعمار سرمایه‌داری بود. او بدون توجه به دستاوردهای علمی، معماری، ریاضیات، هیئت و نجوم نامداران جهان اسلام که ریشه در آموزه‌ها و معارف دینی داشت، اصل ترقی را در پیروی از آیین و تمدن غرب به تبلیغ گذاشت، از کارخانجات انسان‌سازی غرب دم زد و از لزوم تربیت شاگرد در فرنگستان سخن گفت و از ورود مستشاران خارجی استقبال کرد. نظریه‌ای که بعدها شاگردان مکتب فکری‌اش به اوج خود رساندند و در پیروی کردن غرب از فرق سر تا نوک پا، خودباوری ملی را نفی کردند و از هبوط دوباره انسان ایرانی سخن گفتند؛ همان گونه که انسان در هبوط اول از بهشت رانده شد، این بار ایرانیان باید از وهم و خودستایی به در آیند، داروین انسان‌مداری را از میان برد، کپرنیک اسطوره زمین‌مداری را در هم شکست و نسل ما نیز اگر می‌خواهد به راستی در راه تعالی اجتماعی حرکت

ضربه استعمار در فرو ریختن روحانیت آن چنان کاری بود که پسر شیخ فضل‌الله نوری در کفه و سوت زدن زیر جنازه پدر از دیگران پیشی می‌گرفت.

کند، باید خودمداری قومی را از میان بردارد. ایرانیان بی جهت خود را
نخبه جهان و اشرف مخلوقات می دانند، تنها راه نجات ایران، وانهادن
این توهم است.^۸

این اولین بار نشریه کاوه نبود که به هتک حرمت مقدسات مذهبی
می پرداخت و از تجدد و نوخواهی در مسیر تخریب دین سینه چاک
می کرد و استغاثه به غرب را فریاد می کشید؛ بلکه پیش قراولان و
ایدئولوگ های فکری پیش از او، هر کدام با تراوشات ذهن و زبان،
اثار قلمی خود را متوجه اسلام، دین و روحانیت کردند. آخوندزاده
اشعاری به زبان ترکی در اهانت به عزاداری محرم سرود و طالبوف،
تاریخ مصرف احکام شرعی را گذشته اعلام کرد. او اگر چه به
صراحت دین و اسلام را نفی نمی کرد، اما ارائه افکار التقاطی در
سایه تفسیری غیر اصیل و مخالف با شرع اسلام باعث شد تا شیخ
فضل الله نوری او را تکفیر کند. قضیه به همین جا ختم نمی شد. برای
نیل به دست یابی به ایده ناسیونالیسم باستان گرا و بازگشت به تمدن و
تفاخر ایرانی، باید رگه های فرهنگ و تمدن اسلامی را نشانه گرفت؛
فرایندی هدفمند که نقطه شروع آن نظریه تغییر خط آخوندزاده بود.
آخوندزاده پیشنهاد می کند تغییر خط از علوم جدید آغاز شود و خط
فارسی به متن ها و کتاب های قدیمی و دینی محدود شود: «خط قدیم
اسلام به جهت قرآن شریف و به جهت کتاب های فقهی و جمیع
علوم دینی هرگز تغییر نیابد و علمای روحانی ما همیشه علوم خود
را از این خط قدیم یاد بگیرند و برای تعلیم علوم دنیایی و صنایع
مختلف که هرگز دخلی به امور دینی ندارد، خط جدید در مدارس
دولتی به کار گرفته شود»^۹ اجرای ایده تغییر خط می توانست ایران
را از پشتوانه غنی ادبیات ایرانی اسلامی تهی کند و آیندگان را با
دستاوردهای معارف اسلامی در حوزه های علمی و هنری بیگانه
سازد و چون الفبای فارسی همان الفبای عربی است، این نظریه
به منظور از بین بردن مهم ترین نشانه فرهنگ اسلامی برمی داشت.
ثوری که اگر به بار می نشست، شاید امثال تقی زاده او را بسازد. یکی
از مشاهیر بزرگ عالم تمدن جدید ایران می ستوندند، همان گونه که
لوتر را با این عنوان ستایش می کرد و دیگر نیازی به آرزوهای دست
نیافتنی نداشت که «لوتری لازم است تا این مکتب را از بند تعصبات
برهاند». آخوندزاده فریادگر اصلاح دین با اندیشه های مادی نیز بود.
چیزی که ملکم خان عقیده داشت باید آن را در لفافه دین به مردم
عرضه داشت و طالبوف برای ترویج فیزیک و علوم جدید، قالب
داستانی را برگزید و سر احمدخان - همکار دیگر روشنفکرشان
در هندوستان - سعی در توجیه و تأویل مفاهیم ماورالطبیعی قرآن
داشت.

پیاده کردن طرح های غرب پسندانه با آزادی قلم و مطبوعات به اوج
خود رسید. ماه های اولیه مشروطه، فضای نسبتاً باز سیاسی را به
وجود آورد و به دنبال آن دهها روزنامه متولد شد. بابی ها، فرقه های

ازلی و مادی گراها با غنیمت شمردن فرصت
پیش آمده، اقدام به چاپ و پخش مطالب ضد
اسلامی کردند و دست فرقه های زنادقه در
حمله و نفی به اسلام باز شد. نوک تیز بعضی
از قلم ها روحانیت را نشانه گرفت و برخی دیگر
اسلام را ریشه عقب ماندگی مشرق زمین و ایران
می دانستند. روزنامه «صور اسرافیل» دین پیامبر را
بازیچه قرار داده و روزنامه «کوکب دری» عقاید
و اعمال سابق اجداد خود را ابلهانه و احمقانه
خواند. روزنامه ندای وطن کار را به جایی رساند
که اخذ مالیات از روسپی خانه و شراب فروشی را
برای تأمین مخارج دولت و آبادانی مملکت لازم
می شمرد. جایی که روحانیت و در رأس آن شیخ
فضل الله نوری ترور شخصیت می شد، بعضی از
روزنامه ها به مدیحه سرایی از عوامل فراماسونری و
غرب زده پرداخته، ایشان را خدمتگزار ترقی و
پیشرفت و آخوندها را عامل بدبختی و تحجر
و استبداد می دانستند. کار عوامل فرنگ رفته
منورالفکر آن چنان دقیق بود که بسیاری شیخ
فضل الله را به بهانه مبارزه با آزادی، پیشرفت و
ترقی به پای چوبه دار کشیدند. ضربه استعمار
در فرو ریختن روحانیت آن چنان کاری بود که
پسر شیخ در کف و سوت زدن زیر جنازه پدر از
دیگران پیشی می گرفت.

شیخ فضل الله را عصر روز سیزده رجب به دار
زدند تا نمایشی جانانه از انزوای دین و روحانیت
در جامعه علمی روشنفکر باشد. ایادی غرب
در جامعه علمی روشنفکر باشد. ایادی غرب
نقش خود را برای از بین بردن سلطنت کهنه،
پوسیده و عقب مانده قاجار و روی کار آوردن
سلطنت نو و غرب زده پهلوی به خوبی فراهم
کردند. روشنفکران محصول مشروطه خواهی،
گروه های غرب گرا، سوسیال ها و مارکسیست ها
به سیاهی لشکر استبداد مدرن پیوستند و
هم صدای با هم، مذهب را عامل عقب ماندگی
فریاد کشیدند. در این دوره، تجددی که پنجاه
سال تبلیغ می شد، به بار نشست. مبارزه بی پرده
و صریح رضاخان با ریشه و پایگاه دین آغاز
و خوف روحانیون و حوزه های علمیه، مقدمه
نابودی اسلام شد. از طرف دیگر دانشگاه تهران
به عنوان نماد آموزش عالی و تحول در امر

توسعه و پیشرفت، در سال ۱۳۱۲ هـ ش افتتاح شد. توسعه دانشگاه و مدارس جدید مقارن است «با حضور حداکثری گروه‌های اجتماعی غرب‌پسند و برنامه‌های اجرایی آنان برای منطبق کردن اوضاع اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران با آن نوعی که در اروپا وجود داشت»^{۱۰} در راستای همین هدف، معتبرترین دانشگاه‌های ایران براساس دانشگاه‌های غربی به ویژه آمریکا طراحی شد. دانشگاه تهران به عنوان اولین مرکز آموزش عالی، از نظر اداری و سازمانی به تبعیت از آمریکا و به لحاظ نظام آموزشی به تقلید از فرانسه بود. طرحی که بعدها در دوره محمدرضا به صورت جدی تری دنبال شد؛ دانشگاه صنعتی آریامهر - صنعتی شریف - از دانشگاه MIT آمریکا الگوبرداری شد و به تقلید از دانشگاه ملی آمریکا، دانشگاه ملی ایران - شهید بهشتی - در سال ۱۳۲۹ هـ ش افتتاح شد.^{۱۱} آن، هویت ملی و دینی نادیده گرفته شود و شیوه‌های سنتی تربیتی و تعلیماتی حذف شود. مقدمه این کار از سال‌ها قبل آغاز شده بود. برای این منظور، تمام حوزه‌های علمیه تعطیل شد و طلاب با تهدید گروه گروه حوزه و لباس روحانیت را ترک کردند و راهی اداره‌ها، سازمان‌ها و پست‌های دولتی شدند، عده‌ای به عنوان وکیل دعاوی دادگستری به استخدام درآمدند و تنها افراد کمی اجازه یافتند تا در کسوت روحانیت باقی بمانند. این سیاست دیکته شده استعماری در دیگر کشورهای اسلامی به دست رژیم‌های دست‌نشانده به مرحله اجرا درآمد. حوزه قدیمی هزار ساله «جامع قزوین» مراکش با امتیاز گرفتن طلاب از دولت استعماری فرانسه و راهی شدن به سوی مدارس جدید، اداره‌ها و مناصب دولتی خالی شد. اگرچه بعدها نام دانشگاه «جامعه القرویین» را به خود گرفت، اما دانشگاهی اسلامی شد به سبک و سیاق مورد نظر استعمار تا ریبیس و پیشکسوتان آن، زبان به شکوه گشایند که «دیگر نمی‌توانیم عالم دینی و روحانی تربیت کنیم». در کشور ترکیه نیز مدارس اسلامی به کلی نابود شد و بعضی از مدارس قدیمی آن به اقامتگاه دانشجویان و بعضی دیگر به محلی برای آموختن رقص‌های محلی یا لباس‌های بومی بدل شد. اگرچه حوزه قم با تدبیر و مدیریت آیت‌الله حائری یزدی به حیات خود ادامه می‌داد، اما دیگر حوزه‌های علمیه وضعیتی مشابه داشتند؛ مدرسه نواب مشهد در اختیار دانشجویان دانشسرای عالی قرار گرفت و مدارس یزد به اختیار آموزش و پرورش درآمد.

سیاست ضد اسلامی رضاخان همزمان با اجرایی شدن در

حوزه قدیمی هزار ساله «جامع قزوین» مراکش با امتیاز گرفتن طلاب از دولت استعماری فرانسه و راهی شدن به سوی مدارس جدید، اداره‌ها و مناصب دولتی خالی شد. اگرچه بعدها نام دانشگاه «جامعه القرویین» را به خود گرفت، اما دانشگاهی اسلامی شد به سبک و سیاق مورد نظر استعمار.

«به انزو کشیدن روحانیت در زمان رضاخان، با فشار و سرکوب و خلع لباس و حبس و تبعید و هتک حرمت و اعدام و امثال آن [آغاز شد] و در دوره محمدرضا با نقشه‌ها و روش‌های دیگر [دنبال شد] که یکی از آن‌ها ایجاد عداوت بین دانشگاهیان و روحانیون بود.»^{۱۵}

سال‌ها بعد روحانیون و فعالان مذهبی نظیر شهید مفتاح، شهید بهشتی، شهید باهنر و ... در طرف دیگر موازنه فرهنگی قرار گرفتند و با نشر کتاب، پاسخ‌گویی به شبهات و برگزاری جلسات اسلام‌شناسی، برای باز معرفی اسلام به نسل جوان دانشگاهی در تلاش بودند. استعمار به خوبی دریافته بود که با مبارزه صریح بر ضد مظاهر و تمدن اسلامی «نمی‌تواند جوان دانشگاهی را آنچنان که میل اوست به انقیاد خود درآورد، مگر این‌که موفق شود نظام حاکم را بر مبنای فلسفه مدرن بی‌ریزی کند، لذا سرسپرده‌ترین وابستگان به ساواک و سیا و زیردست‌ترین جاسوسان و روان‌شناسان صهیونیست، دست به کار تدوین و ایدئولوژی شاهنشاهی زدند تا از مسیر تدوین محتوای درسی و رشته‌های علوم انسانی، هویتی تاریخی، فلسفی و شبه انسانی به نظام شاهنشاهی ببخشند.»^{۱۶} از این رو ایسم‌های گوناگون در لابه‌لای کتاب‌های درسی تبلیغ شد، مبنای متافیزیکی دینی و عقلی در معرض تأثیرپذیری نسبت به القائات و ارزش‌های غربی قرار گرفت. اگر چه علوم پایه و تجربی در این نهادها، نیازهای کاربردی نظام را در حد صنعت مونتاژ و وابسته به غرب تأمین می‌کرد، اما سیاست اسلام‌زدایی و سلب اعتقادات دینی و اسلامی دانشجویان به صورت نامریی و جدی در رشته‌هایی نظیر ادبیات، حقوق و دیگر علوم انسانی حضوری پررنگ داشت.^{۱۷} یازل مهره‌های فرهنگی نظام استعماری با حضور پروفیسورهای آمریکایی، انگلیسی، استرالیایی و جمع توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها یک قطعه گمشده داشت که آن‌ها با پیوستن به‌ایمان در نهادهای آموزشی کامل شد.

در این معادله فرهنگی، درخشش شاه فرهنگ‌دوست و اسلام‌یاور! به معادله چند مجهولی بدل شد و آن زمانی بود که وزیر فرهنگ در سال ۱۳۳۴ هـ ش به ایجاد مدرسه و عظ و تبلیغ، آن هم در دانشگاه معقول و منقول مشهد مشغول شد؛ طرحی که ساواک با همکاری استان قدس رضوی در ارتباط با مذهب ترتیب داده بود. چند سالی بیشتر طول نکشید که شاه در اوج هیاهوی دستگاه‌های مداحی اربامهر به فکر تأسیس یک دانشگاه اسلامی به سبک و سیاق مورد علاقه خود افتاد. این اقدام که نفوذ شاه را در حوزه علمیه شدت می‌بخشید، از سوی امام علیه السلام به چالش کشیده شد. ایشان در سخنرانی سال ۱۳۴۳ فرمودند:

وضع اسفناک دانشگاه‌ها وقتی روشن می‌شود که بدانیم تقی‌زاده سمت استادی دانشگاه. آن هم در دانشکده الهیات را بر عهده داشت و تقی‌ارانی در لقاچه و واژه‌پردازی‌های نشریه اش (دنیا) به نشر عقاید ماتریالیستی می‌پرداخت و مبلغ و مروج افکار مارکسیستی در دانشگاه بود.

دانشگاه تهران به عنوان اولین مرکز آموزش عالی، از نظر اداری و سازمانی به تبعیت از آمریکا و به لحاظ نظام آموزشی به تقلید از فرانسه بود.

پازل مهره‌های فرهنگی نظام استعماری
با حضور پروفیسورهای آمریکایی،
انگلیسی، استرالیایی و جمع توده‌ای‌ها و
مارکسیست‌ها یک قطعه گمشده داشت که
آن هم با پیوستن بهاییان در نهادهای
آموزشی کامل شد.

«می‌خواهند آقایان (خنده دارد واقعاً) دانشگاه اسلامی
تاسیس کنند، شنیده‌ام چندین میلیون هم بودجه
برایش درست کرده‌اند... مگر این‌ها می‌توانند که
اسلام و مسلمین و علمای اسلام را تحت وزارت
فرهنگ قرار بدهند؟ غلط می‌کند آن وزارت فرهنگی
که دخالت در امر دینت و اسلام می‌کند...»^{۱۸}

خودنمایی می‌کند. جلال آل احمد در نشانه‌های
روشنفکران چنین می‌گوید: «حالت جدید در جامعه
ما، بیان یک بیماری است همچون سن زدگی. دیده‌ایم
که گندم را چطور می‌پوساند؟ از درون... به هر صورت
سخن از بیماری است عارضه‌ای از بیرون آمده و در
محیطی آماده برای بیماری رشد کرده است.»^{۲۱} اگر چه
جامعه کنونی ما، مانند جامعه زمان جلال، زمینه‌ای
برای رشد طرح‌های غرب‌پسند و روشنفکر ماب -
ان گونه که مبلغان محصولات وارداتی غرب در پی
آن هستند - ندارد و آزادگی در اندیشه همراه با توجه
به داشته‌های سنتی و مبانی فکری اسلام می‌رود تا
جایگزین رکود فکری و غرب‌گرایی شود؛ اما عده‌ای
قلیل نه به دیدن تجربه‌های روشنفکری امثال خود
درس گرفته و نه به شیوه‌ها و منش‌های انقلاب
اسلامی خود را درمان کرده‌اند. شاید به قول فرانتس
فانون «سال‌ها و قرن‌ها حوادث دردناک لازم است
تا این گونه روشنفکران از خواب خرگوشی بیدار
شوند.» این گروه به خلاف غرب که در صدند آب
رفته را به جوی بازگردانند و راهی به سوی بازگشت
به دین هموار کنند، هنوز در کوچه پس کوچه‌های
اولیه معرفت مانده‌اند و دین را فیون توده‌ها می‌دانند و
با تمسخر مقام روحانیت، سعی در تضعیف این نهاد
دارند. عده‌ای دیگر حکومت ولایت فقیه را استبدادی
و دیکتاتوری می‌دانند؛ امری که آیت‌الله جوادی آملی
در تبیین، آن را ولایت فقاقت و عدالت می‌داند و
روزی دیگر به بهانه این که دین امری است قدسی
و کشورهای با حکومت دینی، فلسفه سیاسی سنتی
دارند و به خاطر قداستشان قابل نقد نیستند، نطق‌هایی
سر می‌دهند تا شاید مهره‌ای هر چند کوچک در ادامه
چرخ‌های له‌کننده تخریب میان دو قشر حوزوی و
دانشگاهی باشند.

آنچه گذشت برگی است از دفتر خاطرات تلخ و
بی‌صدا و آنچه برگ‌های روزگار آینده را به روشنی
ورق می‌زند، گوش دادن به ندای ملکوتی امام
عزیزمان است. ایشان در وصیت‌نامه سیاسی الهی
خطاب به دانشجویان و طلاب می‌فرمایند: «توصیه
اینجانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت نکنند

دست‌هایی بیرون آمده از آستین خدا
اما دست‌هایی خدایی نیز در این زمان بود تا با انقلابی
فرهنگی، قلب‌های دو قشر «حوزوی» و «دانشگاهی»
را به هم نزدیک کند. طلایه‌دار نهضت فرهنگی بر ضد
رژیم پهلوی را علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه به عهده داشت.
ایشان طی بحث‌های فلسفی و تفسیری خود، کلیه
مسائل مورد نیاز جامعه را با روش‌های علمی و
تحقیقی مورد بررسی قرار داده و با ارائه طرحی نو از
اسلام، جهشی تازه در حوزه علمیه قم به وجود آورد.
تفسیر المیزان ایشان بن مایه‌های تحقیقی و علمی
اندیشمندانی چون شهید مطهری رحمته‌الله علیه شد^{۱۹} تا با نفوذ
در جامعه دانشگاهی، بازخوان اسلام حقیقی از اسلام
آمریکایی باشد.

کتاب‌های «توحید، نبوت و معاد» ایشان نتیجه حضور
او در جمع انجمن‌های پزشکی و دانشگاهیان بود؛
جلساتی که در آن دیدگاه‌های اسلام و علوم تجربی به
بحث و تبادل نظر کشیده می‌شد و نوعی هم‌اندیشی و
پاسخ‌گویی را از منظر اسلام به وجود می‌آورد.

اما طلوع فجر پیروزی...

امام رحمته‌الله علیه وحدت و تلاش مشترک حوزه و دانشگاه در
پیروزی انقلاب را به عنوان دستاوردی مهم بیان کردند
و عقیده داشتند: «اگر این نهضت غیر از این یک
خاصیت را نداشت که بین طلاب علوم دینی و قشر
دانشگاهی یک رابطه پیدا شود... این بالاترین نتیجه‌ای
بود که حاصل شد از این نهضت، اگر بگذارند بماند،
اگر بگذارند که باز این نتیجه باقی بماند.»^{۲۰}
اما گویی که «بی‌هویتی فرهنگی»، «خودفراموشی» و
«غربزدگی» در فکر و زبان بعضی از روشنفکران انچنان
ریشه دوانده که گاه و بی‌گاه در افکار و اطوارشان

تفسیر المیزان علامه طباطبائی بن مایه‌های تحقیقی و علمی اندیشمندی چون شهید مطهری شد تا با نفوذ در جامعه دانشگاهی، بازخوان اسلام حقیقی از اسلام آمریکایی باشد.

- و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز هر چه بیشتر با روحانیون و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و تفاهم را محکم‌تر و استوارتر سازند و از نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن غدار غافل نباشند و به مجرد آن‌که فرد یا افرادی را دیدند که با گفتار و رفتار خود در صدد است بذر نفاق بین آنان افکند، او را ارشاد و نصیحت نمایند؛ و اگر تأثیر نکرد از او روگردان شوند و او را به انزوا کشانند و نگذارند توطئه ریشه دواند که سرچشمه را به آسانی می‌توان گرفت و مخصوصاً اگر در اساتید کسی پیدا شد که می‌خواهد انحراف ایجاد کند، او را ارشاد و اگر نشد، از خود و کلاس خود طرد کند و این توصیه بیشتر متوجه روحانیون و محصلین علوم دینی است و توطئه‌ها در دانشگاه‌ها از عمق و ویژه‌ای برخوردار است و هر قشر محترم که مغز متفکر جامعه هستند، باید مواظب توطئه‌ها باشند.»^{۲۲}
۱۲. رسول جعفریان؛ جریان‌ها و سازمان‌ها؛ مورخ، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۸۶، ص ۲۵.
۱۳. تعبیر امام [] در وصیت نامه سیاسی الهی.
۱۴. شرف‌زاده برادر، همان، ص ۹۷.
۱۵. وصیت‌نامه سیاسی الهی امام [] با تصرف.
۱۶. شرف‌زاده برادر، همان، ص ۱۲۹، با تصرف.
۱۷. برگرفته از: حمید پارسانیا؛ حدیث پیمانه؛ چاپ پنجم، قم: معارف، ۱۳۸۰، ص ۴۱۰، ۴۰۴، ۴۰۳.
۱۸. صحیفه نور؛ سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ چاپ اول، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۹.
۱۹. برگرفته از: یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی؛ تهران، ۱۳۶۰، مقاله واعظ‌زاده خراسانی، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.
۲۰. صحیفه امام، ج ۶، ص ۴۸.
۲۱. جلال آل‌احمد؛ غریزگی؛ فردوس، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۱.
۲۲. صحیفه نور؛ سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ چاپ اول، ۱۳۶۹، ج ۲۱، ص ۱۸۳.

دیگر منابع:

۱. محمد طلوعی؛ بازیگران عصر پهلوی؛ ج ۲، علم، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۲. رسول جعفریان؛ جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی در ایران؛ مورخ، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۸۶.
۳. مرتضی مطهری؛ خدمات متقابل اسلام و ایران؛ ص ۱۳۸۶.
۴. سخنرانی رحیم پور از غدی با عنوان مشروطه خواهی، پیشرفت طلبی و فلسفه سیاسی انقلاب؛ برنامه شبکه ۱، ۸۷/۱۰/۲۷.
۵. مقاله حسین عمید، شماره ۳ فصلنامه فرهنگ پویا
۶. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوس؛ ویراسته عبدالله شهبازی؛ ج ۲، اطلاعات، چاپ پانزدهم، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰.
۷. طبری؛ شناخت و سنجش مارکسیسم؛ صص ۴۰۷ - ۴۰۶، به نقل از ص ۱۳۸ ظهور و سقوط پهلوی، ج ۲.
۸. عبدالله شهبازی، همان، ص ۱۴۰.
۹. محمد شرف‌زاده برادر، همان، ص ۹۲.
۱۰. عباس میلانی؛ تجدد و تجدید استیسی در ایران؛ نشر آیه، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۱۸۴.
۱۱. فتحعلی آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۱۴۰، به نقل از مقاله سیدحسین ذوالفقون در فصلنامه فرهنگ پویا، شماره ۳.
۱۲. شرف‌زاده برادر، همان، ص ۹۱، با تصرف.
۱۳. همان، ص ۹۵ و ۹۷.

جلال آل احمد در نشانه‌های روشنفکران چنین می‌گوید: «سخن از بیماری است، عارضه‌ای از بیرون آمده و در محیطی آماده برای بیماری رشد کرده است.»